

## نقش ائتلافِ عقلای جوامع (نخبگان) در برون رفت مشکلات جوامع اسلامی و استقرار صلح بر پایه عدالت حقیقی حول محوریت قدس شریف

نقش ائتلافِ عقلای جوامع (نخبگان) در برون رفت مشکلات جوامع اسلامی و استقرار صلح بر پایه عدالت حقیقی حول محوریت قدس شریف

محور "و" بند سوّم

طوبی کرمانی

چکیده

در روزگاری زیست می‌کنیم که همواره خطری بزرگ، ساحت اندیشه و تحقیقات علمی را تهدید میکند زیرا با کمترین بی‌توجهی، چهره حقیقی مسایل علمی و نیازهای ذاتی و طبیعی بشر، رنگ باخته و لباس سیاسی به خود می‌گیرد. مفاهیم و حقایق چون صلح، عدالت، عقلانیت، آزادی، و... که با ذات انسان، عین و از فطریات و مطالبات ذاتی بشر است، در سایه مطامع استکباری، در قالب همین واژهها، ماهیت دیگری یافته و به صورت منفک از یکدیگر و مُثله شده، مطرح مگردند و مفاهیمی چون ترور، جنگ، مهاجران، پناهندگان و... که بالذات و بالاصاله با فطرت بشر بیگانه است، جایگزین ارزشهای الهی انسانی میشوند. از سوی دیگر تبیین، توضیح و تحقق مفاهیم متعالی - قبل از هر اقدام عملی فردی و دولتی- نیازمند به وجود، حضور و موضعگیری و اقدام بموقع نخبگان جامعه اعم از علمای حوزهها و دانشگاهها یعنی قوه مفکره، محقق و مؤثر و مورد احترام جامعه است؛ زیرا اگر نقشه و طرح راه

عالم‌نهای در مقاطع حساس مسلمانان نگرده و نظارت واقعینانه و موضعگیریهای دقیق و بموقع صورت نگیرد، به یقین هر حرکتی، احداث راهی و مسیری است ناهموار و بیهدف و مقصود و مقصد. شاید یکی از دلایل تدبیر حج ابراهیمی از سوی اسلام عزیز، آن است که بهترینهای عقلی، جسمی و مالی - متمکنین عقلی، جسمی، مالی- در ایام خاص و در مکان خاصی برای فهم و رفع مشکلات جهان اسلام حضور یابند و تحت عنوان قصد و حج ابراهیمی با یکدیگر همسخن، همنوا و همراه شوند - که البته و متأسفانه این هدف بزرگ اسلام در عالم کنونی تحقق نمییابد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی با شکوه ایران، تدبیری در جمهوری اسلامی ایران برای پرکردن خلأ و نارسایی عملکرد حج ابراهیمی و تکمیل و تحقق اهداف اسلام و نیز همگرایی نخبگان عالم اسلام و رفع مشکلات آنها اندیشیده شد و نهادی شکل گرفت بنام مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی که همچون حج ابراهیمی سالانه به مناسبت میلاد پیامبر رحمت، عزت و قدرت 0 ، در ایران اسلامی و با حضور نخبگان معنوی، روحانی و دانشگاهی تشکیل میگردد و به یقین انتظار جامعه اسلامی و انسانی از این اجلاسها و فرهیختگان، موضعگیریهای عالمانه و بموقع و محکم در خصوص مسایل مهم و نیز مستحدثی است از جمله "قدس شریف"، یمن، افغانستان، سوریه و... که هم اکنون درد و آه و غم جان و جهان اسلام و مسلمانان شده است. این نوشتار، ضمن پرداختن به معانی، تعاریف برخی از کلیدواژهها، از مسؤولیت عقلی اسلامی جوامع و انتظارات مسلم از آنها و نیز راهکارهای لازم برای تحقق اهداف اصلی و فرعی سخن خواهد داشت.

کلید واژهها: مقاومت، قدس شریف، عدالت، صلح، ترور، علما و نخبگان

عدالت چیست و در "قدس شریف" بنام عدالت چه میگردد؟

عدالت در لغت به معنای برابری و توازن است و در زبان عرفی به معنی احقاق حقوق و ضدّ ظلم است.

افلاطون عدل را به عنوان یکی از فضائل چهارگانه‌های که نزد یونانیان موضوعیت داشته، منظور کرده و سه فضیلت دیگر را به قرار زیر میدانند:

1. فرزانتگی (حکمت).

2. دلیری (شجاعت).

3. خویشتن داری یا انضباط (عفت) که هریک از این سه فضیلت اخیر به نظر افلاطون، خاص گروه معینی در مدینه فاضله است... ([1]).

در نگاه افلاطون در حقیقت، حکیمان حاکمانند و حاکمان حکیمان و این، همان نقش علما و نخبگان در جوامع است که حکیمان سخن برانند و حکیمان اقدام نمایند.

ارسطو عدل را نه برابری بلکه تناسب میدانند و میگویند که جایگاه حقوق هر کس در جامعه باید به اندازه شایستگی و دانایی او باشد ([2]).

و از همینروست که علما و نخبگان باید خود، جایگاه و رسالت خویش را فهم و به آن عمل نمایند.

"آگوستین" عدالت را به مطابقت با نظم تفسیر میکرد و اعتقاد داشت که در شهر دنیا نمیتوان دستورالعمل صادر کرد و آن چه جامعه را پایدار نگاه میدارد، عدل است ([3]).

و نخبگان جوامع، مبیّن، موضّح و ناظران بر اجرای عدلاند.

واژه عدالت برای غرب نیز بسیار مهم است؛ اما نگاه غرب به مقوله عدالت با نگاهی که یک جامعه ارزشی - به مفهوم عدالت دارد کاملاً تفاوت دارد. عدالت از دیدگاه غربیها یک ارزش نسبیست و از این رو می توان اذعان کرد که تمام برنامه ریزیها و اقدامات جامعه غرب در واقع بر پایه ابزار یا وسیله برای خواستههایشان تعریف شده و نگاه ارزشی در این موارد یافت نمیشود ([4]).

و عدالت برایشان مهم است آنگاه که سود و سرمایه آنها حفظ گردد و در همین بزنگاههاست که تفاوت رسالت و نقش نخبگان هانتینگتونی و فوکویامایی با رسالت علما و نخبگان جوامع انسانی الهی هویدا میشود.

مسأله عدل در میان همه انسانها فطرتاً و در همه ادیان از تنوع و ابعاد بسیاری برخوردار بوده و اندیشمندان در آثار خود انواع مختلف عدل از جمله: عدل وجودی یا هستی شناختی، عدل فرجام شناختی، عدل سیاسی، عدل اجتماعی، عدل مناسکی، عدل الهی که خداوند هم ذاتاً عادل است و هم در مقام فعل، عدل اخلاقی، عدل اقتصادی، عدالت قضایی و حقوقی، عدل معرفت شناختی، یادکردها ند.

عدالت در اسلام نیز از زیربنایی‌ترین مفاهیمی است که تحقق عینی آن در جامعه، یکی از مهمترین اهداف اجتماعی و سیاسی ادیان، بخصوص دین اسلام است. عدالت، امری تابع دین و برگرفته از دین نیست بلکه خود، مفهومی مطلق و مستقل است آنهم ارزش مطلق و نهایی. به بیان دیگر دین، مقیاس عدل نیست بلکه عدل، مقیاس دین است. "وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا، لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ"

کلام پروردگار تو از روی راستی و عدالت به حد کمال رسید و هیچ کس توان تغییر و تبدیل آن را ندارد. بدرستی که او شنوا و داناست.

آیه فوق، زیباترین بیان، برای فهم مطلق بودن حقیقت عدالت است. به اینکه "عدالت" خود، ملاک و معیاری است که مفاهیم و احکام دینی، بر اساس آن شکل گرفته و سنجیده می‌شوند و البته نقش دین و رهبران دینی در ایجاد و اجرای عدالت، نقشی اساسی است؛ زیرا ادیان الهی نه تنها - به دلیل تأیید فطرت‌های انسانی- عامل مهمی در برپایی عدالت و تقویت آن به شمار می‌روند بلکه دین، بر اساس عدالت، وضع قانون می‌نماید و همچنین چون ضمانت اجرایی روحی - روانی و تشویقی - تأدیبی به همراه دارد، می‌تواند بهترین مذکور و مقوم اجرای عدالت در جامعه محسوب شود.

کوتاه‌ترین و کاملترین تعریف عدالت را می‌توان در کلام حضرت امیرالمؤمنین علی A یافت. "العدلُ يَضَعُ الْأُمُورَ فِي مَوَاضِعِهَا" عدالت هر چیز را به جای خودش می‌گذارد ([5]).

بنابر این توصیف، عدالت عبارت است از آنکه هر چیز به جای واقعی خود بنشیند و به تعبیری، هر چیز به حق خود برسد یا حق هر کس و هر چیز، به وی داده شود. حال سؤال ایناست که اگر نخبگان جوامع اسلامی، سنت رسول را پیروند، اگر نخبگان جوامع اسلامی، لباس و مسلک رسول را به تن کرده‌اند، اگر نخبگان جوامع اسلامی، رسالت اقامه عدل رسول را مدعیانند، چگونه اینهمه بیعدالتی در قدس شریف را ناظرند و عقل و اندیشه سپر نکرده‌اند؟! آیا در قدس شریف هرچیز به حق خود رسیده‌است که علما و نخبگان ساکت و آرام‌اند؟

متکلمان مسلمان نیز به پیروی از این سخن امام علی A عدل را "توفیة حق الغیر و استیفاء یستحق" ([6]) یعنی حق دیگران را به آنان دادن، تعریف کرده‌اند و این تعریف در فرهنگ کنونی اسلامی، مورد قبول واقع شده و جای مهم برای خود دارد. ([7])

نخستین نتیجه‌ای که از این تعریف می‌گیریم این است که عدالت مبتنی بر وجود پیشینی "حق" است و به آن، وابسته می‌باشد ([8]). و نقش دین و رهبران جامعه، تبیین و تعیین حدود و ثغور حقوق و احقاق و احیای آنهاست.

البته باید توجه داشت که امر به عدالت، به معنای وادارکردن و مجبورکردن انسانها به عدالت نیست؛ بلکه تشویق و ترغیب و هدایت آنان به سمت این هدف است. در یکی از آیات قرآن که برپایی قسط و عدل از اهداف ارسال رسل ذکر شده، چنین آمده است "لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الكتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط" ([9]). در این آیه گفته نشده است "لیقیم الناس بالقسط"، یعنی انسانها وادار به عدالت شوند، بلکه واژه "ناس"، فاعل آن است. معنای این مطلب آن است که مردم خودشان باید به عدالت برسند و در سایه آن در کنار یکدیگر زندگی کنند و نخبگان جوامع، سرهای بدنهای "ناس" اند. درحقیقت، هدف بعثت انبیاء آن نیست که مردم را به زور و قهر و جبر، وادار به عدالت نمایند، بلکه مستفاد چنین است که بشر در اثر رشد و تربیت توسط علما و نخبگان، به تکامل عقلانی برسد و در سایه مدرکات عقلی و تفکر، زیست اجتماعی خود را تکامل بخشد ([10]).

حال سؤال این است که آیا علما و نخبگان بویژه در جوامع اسلامی در روشنگری "ناس" برای احیا و احقاق حق خود و برقراری عدالت، سرمایه فکری، مالی و جانی نموده‌اند؟ به گفته توماس آکوئیناس "آنجا که عشق در انسانها ریشه نیافته باشد، نمی‌توان انتظار داشت که صلح و عدالت با دستور در میان مردم تأمین گردد" ([11]) و امروز عشق به قدس شریف، میتواند محور عمومی وحدت و مقاومت انسانهای آزاده باشد؛ چراکه اولاً سجدهگاه اول مسلمین است، ثانیاً حقانیت و مظلومیت روشن چندین سالهاش بر خاص و عام پوشیده نیست، ثالثاً مردمانش سالهاست که به پا خاسته‌اند و فریاد "یا للمسلمین". برآورده‌اند، یعنی "مقاومت" در فلسطین از برای تحقق امر مهمی است بنام "عدالت و احیای حق و وحدت انسانی".

یکی دیگر از زیبا ترین آیات که در پیش گرفتن عدالت را به انسانها توصیه می‌کند، آیه زیر است. "یا ایها الذین امنوا کونوا قو امین شهداء بالقسط و لا یجرمنکم شنئان قوم علی الا لتعدلوا، اعدلوا هو اقرب للتعوی و اتقوا ان ان خیر بما تعملون" ([12]).

بر مبنای این آیه، عدالت در رفتار، آنجایی ارزش بیشتری می‌یابد که انسان در اختلافی، میل باطنی و درونش به سمتی باشد؛ اما حقیقت را، به نفع دیگری تشخیص می‌دهد ولی آن

علاقه و گرایش، وی را از اجرای عدالت و برخورد منصفانه، باز ندارد یعنی نه بر اساس میل، بلکه بر مبنای عدالت عملکند. بنابراین عدالت در اسلام ابعاد مختلف فردی، اجتماعی، اقتصادی، رفتاری، داورى و گواهی دادن را دربر می‌گیرد و شأنی بالاتر از آن دارد که تنها در قواعد تشریحی و فقهی اسلامی جای گیرد؛ بلکه همانند روحی فراگیر و جاری در تمام زوایای اسلام و حتی اصل توحید است و از اینجاست که اهمیت اصل عدالت و پیوند آن با دیگر مفاهیم دینی اسلام آشکار می‌شود" ([13]).

عدالت در جنبه اجتماعی و حکومتی به عنوان مهمترین شرط بقای یک حکومت شمرده می‌شود. علی A فرموده‌اند " الملك یبقی مع الکفر و لایبقی مع الظلم" ملک و مملکت با کفر باقی می‌ماند، اما با ظلم که ضد عدالت است، ناپایدار است. از این کلام مولی علی که برگردانی از قرآن است، میتوان نتیجه گرفت که خداوند حق بندگان را یعنی عدم ظلم را بر حق خود یعنی کفر، مقدم میدارد. در قاموس اسلام و انسانیت، عدالت، امری است که با وجدان انسانها سازگاری دارد و عقل جمعی بشر، نیاز به وجود آن را در میابد. سؤال ایناستکه آیا بنا و بقای عدالت و ریشهکنی ظلم با اینهمه توصیههای اسلامی، جز به اندیشه و حرکت پرچمداران و علمداران دین و اخلاق و انسانیت یعنی نخبگان حوزه و دانشگاه امکان پذیر است؟

امروز که آتش جنگ، خانه و منطقه مسلمین را به ویرانه کشیده‌است و صلح در منطقه اسلامی ما، همانند مادری فرزند از دست داده در فلسطین، افغانستان، عراق، سوریه، یمن و... میسوزد و مویه میکند، آیا سخن برخی به اصطلاح نخبگان و کلام در خصوص صلح با اسراییل غاصب و عادی سازی روابط، عین ظلم و جور و جفا به قدس شریف و ملت فلسطین نیست؟ باور کنیم که انسانها در این منطقه به شدت، همراهی، همدلی و حرکت نخبگان خود را احساس میکنند و نیازمند به آن هستند؟

صلح نیز در همه ادیان، مسأله اصیل و ریشه داری است و ارتباط و پیوندی ناگسستنی و محکم با دیدگاه ادیان دارد؛ اما نکته آن است که صلح، برخلاف مفهوم مطلق عدالت، مفهومی نسبی است و با تطبیق بر ارزش عدالت، معنادار میشود و ابزار مگردد در اختیار جهان سلطه. با اندک مطالعه در ادیان الهی، متوجه میشویم که مفاهیمی بنیادی چون عدالت و صلح، از اولیات آموزه‌های ادیان میباشد ولی تحقق عملیشان، توأمان صورت میگیرد و در صورت جدایی آنها از یکدیگر، نه صلح مماند و نه عدالت.

در سنت تفکر مسیحی نیز، دو مفهوم صلح و عدالت کاملاً با یکدیگر مربوطند. صلح راستین

تنها آنجا پدیدار می‌شود که عدالت حاکم باشد. در انجیل آمده است "ثمره عدالت در صلح به بار می‌آید و عدالت تنها در صلح تحقق می‌پذیرد" ([14]). این از آن روست که طبق باور مسیحیت، صلح و عدالت از خدا نرسب دارند، اوست که آنها را به مردم ابلاغ کرده است و تضمینشان می‌نماید "در رستگاری خداوندی، لطف و وفاداری در هم می‌آمیزند و عدالت و صلح یکدیگر را در آغوش می‌گیرند" ([15]). خداوند انسانها را فرا خوانده و به آنها وکالت داده است تا در امر واقعیت بخشیدن به عزم عادلانه و صلح خواهانه خداوندی، سهم شونند حتی هر اندازه هم که دستاورد انسانی در این رهگذر ناچیز و نارسا باشد ([16]); زیرا برای برقراری صلح، عدالت یک پیش نیاز و یک ضرورت است؛ پس کجایند علما و نخبگان دین مسیح که منادی ظلم ستیزی در قدس شریف باشند و انسانها را به مقاومت و پایداری در برابر ظلم و نه صلح ذلیلانه هدایتگر شوند؟

در اسلام نیز که خود از ریشه "سلم" و به معنی صلح و صفا می‌باشد و یکی از نامهای خداوند در این دین، "سلام" به معنای آرامش و در امان بودن است و نیز یکی از نامهای بهشت، "سلام" به معنای آرمیدن در جوار حقاقت و مسلمانان موطّفاند پس از ارتباط با خدا و تزکیه از طریق راز و نیاز در نماز، پیام امنیّت و سلامت خود و خدا را به همه بندگان برسانند، حضور نخبگان را در این راستا طلب میکند و کجایند علما و نخبگان جهان اسلام که در کنار "قدس شریف" سینه سپرکنند و پناهگاه فلسطینیان باشند و در راهپیماییهای "بازگشت" یاریشان دهند؟ در نگاه اسلام، نتیجه عدالت در صلح، تجلای منماید؛ لذا در کنار عدالت، از اصل مهم دیگری بنام صلح و آرامش و رحمت یاد کرده و قرآن مفرماید "صلح و آرامش، امری است درونی که از سوی خداوند رحیم بر انسانها نازل می‌شود. سلام قولاً من رب رحیم" ([17]) یعنی خداوند در اسلام، یکپارچه صفا و رحمت معرفی شده و حتی وجود رسول گرامی اسلام و هدف از فرستادن او جز رحمت برای جهانیان و نه فقط مؤمنان- نبوده است "و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین" ([18]); امّا سؤال مهم این است که اگر اسلام و خدا و رسول آن، چنین اند؛ چرا در جوامع اسلامی، همواره جنگ و گریز موجود است؟ پاسخهای این سؤال اگرچه بسیار روشناند؛ امّا به اجمال اینکه.

1- تاریخ بهترین شاهد و گواه است که همواره اجانب برای بهره‌مندی از منافع منطقه غنی اسلامی، زمینهای جنگ و جدال را فراهم و حتی اقدام به آن کرده‌اند.

2- به اعتراف خود جهان استکبار، اسلام علیه اسلام بنام داعش تأسیس کرده و صدامها پرورش داده‌اند.

3- مسلمانان از جنگ ابتدایی منع شده‌اند و همواره به دفاع پرداخته‌اند.

تکرار سؤالات اساسی فوق مهم است و باید به آنها پاسخ گفت - آیا بدون عدالت، صلح ممکن است و آنگاه که حقوق انسانها و ملتها پایمال شده و بیعدالتی حاکم است و آنگاه که ملتی شجاع، باریشه و مظلوم چون فلسطینیها از خانه خود اخراج میگردند و قشری چون صهیونیستها به چپاول خانهای آنها مشغول بوده و ظلم و استثمار کرده و دیوار به رویشان میکشند، می‌توان از صلح و سازش سخن گفت؟ آیا صلح و سازش در سایه ظلم و بی‌عدالتی و چپاول امکان‌پذیر است و رفتار دوستانه و مسالمت‌آمیز با مخالفان عدالت‌جهانی، امری پسندیده است؟ و در این میان آیا انسانهای فرهیخته جهان، مسؤولیتی برای خود احساس میکنند و درمندان نخبه جهان، در کجای این معما قرار دارند؟

حضرت آیه‌الله خامنه‌ای رهبر معظم انقلاب اسلامی ایران در پیام خود به نکته فوق، به دقت پرداخته و مفرمایند " صلح باید بر مبنای عدالت و با معرفت به کرامت انسان و به دور از اغراض قدرتمداران عالم باشد. تحمیل سکوت و تسلیم - تحت نام صلح - بر مردمی که به دفاع از حقّ - پایمال شده خود، برخاسته‌اند، آن صلحی نیست که پیام آوران صلح آسمانی، به آن دعوت کرده‌اند" ([19]) و امروز فلسطینیان مظلوم برای دفاع از کرامت انسانی و برای رسیدن به خانه خود - قدس شریف - هر هفته ندای "حق بازگشت به خانه" را سر داده و شهید میدهند.

این گفته قریب به مضمون سخن امام علی A است که من از مظلوم، بیشتر متنفرم تا از ظالم؛ چرا که سکوت مظلوم است که ظالم را بر ظلمش، شقی‌تر و جری‌تر میکند. بر همین مبناست که خدای قرآن در جای جای حیات انسانی، در روابط فردی، اجتماعی، انسانی و حکومتی به استقرار عدالت که سر منشأ آن از سوی خدای هستی است، اشاره و آن را بزرگترین امانت الهی در میان انسان میداند.

نقش علما و نخبگان

امروزه، به دست سلطه، جنگها بپا میشود اما بنام صلح زیرا جنگ در تعریف استکباری، استقرار سکوت باشکوه است با ازمیان بردن مقاومت حریف در حق خواهیاش. چنین کسانی برای تأمین خواستهای خود، صلح و آرامش جوامع را برهم می‌زنند؛ زیرا می‌خواهند بجای آرامشی که از بین می‌برند، آرامشی نوین که موردپسند آنها باشد - آنها به قیمت نابودی عدالت - برقرار کنند ولی بقول ناپلئون هرگز "با سخن گفتن

از صلح، دنیا امن نمی‌شود" ([20]).

در جهانی که القات نظریه پردازانی چون آقای هانتینگتون مبنی بر گسل شدید بین فرهنگها و تمدنها و عدم آشتی بین آنها و نیز جنگ افروزی قدرتطلبانی چون برخی دولتها و تداوم جنگ و خونریزی و گرسنگی برای تسلیم همه در برابر یک قدرت، یک اندیشه، یک ذائقه حاکمیت میکند، جایی برای سخن گفتن از صلح، آشتی، مودت، عدالت، اخلاق و در یک کلمه (دین) را باقی می‌گذارد؟

در نیایی که متأسفانه دیوار برلین را فرو می‌ریزند ولی در سرزمین فلسطین دیوار می‌کشند، آیا می‌توان از صلح و مودت، عدالت و آشتی و اخلاق و دین سخن گفت؟

در نیایی که نظام سلطه بنام پیروان عیسی مسیح، از شنیدن توأمان دو کلمه صلح و عدالت and Peace باید چاره‌ای چه، منماید تحریم و تهدید، را حقیقت این منادیان و هراسد می‌تشد به Justice اندیشید؟

اگر معاصران عیسی مسیح A مضمم شدند او را به صلیب کشند نه برای آن بود که در برابر ظلم و ستم سکوت کرد؛ بلکه برای فریاد اعتراض بود که برای همیشه نسبت به حامیان و طرفداران بی‌عدالتی در جهان طنین انداز کرد و او خود در آغاز رسالتش چنین گفته بود که "آیا تصور می‌کنید آمدن من باعث صلح و آشتی مردم با یکدیگر می‌شود؟ نه، بلکه به خاطر من مردم با یکدیگر اختلاف پیدا خواهند کرد و خانواده‌ها از هم پاشیده خواهند شد". ([21]) این سخن به این معناست که تا هر زمان که ظلم و سرکشی و تجاوز در جهان یافت شود، با ظهور حقخواه ظلم ستیزی، نزاع و درگیری پیدا خواهد شد و تا از میان رفتن کامل تجاوز و رسیدن به صلح حقیقی و عدالتی فراگیر، این اختلاف ادامه خواهد داشت.

سؤال دیگری نیز بسیار مهم است و حیاتی. آیا استکبار جهانی به سرکردگی امریکای صهیون‌تبار خواهد توانست مقاومت مثالزندی ملت بزرگ فلسطین را بشکند؟ تاریخ غیر از این را میگوید و میبیند و پیام الگوی مقاومت الهی انسانی زینب کبری -رسول عاشورا- جز این پیام میدهد و تا وقتی که فلسطینیها در قدس شریف آرام نگیرند، اعتراض و قیام و مقاومتشان چون ندای عیسی مسیح A همچنان بیاست.

بر همین مناسبت که اسلام نیز جهاد و محاربه را برای دفاع توصیه می‌کند البته نه برای رواج خشونت و خونریزی؛ بلکه برای مبارزه با ظلم و بی‌عدالتی و دفاع از حق و تلاش برای برقراری

صلح و عدالت جهانی؛ زیرا در منطق قرآن، زندگی یک تن، مساوی با زندگی همه بشریت است و هرکس یک تن را بی گناه بکشد گوئی همه بشریت را کشته است و هر کس یک تن را نجات دهد گوئی همه بشریت را نجات داده است ([22]). نکته آن است که اسلام، اهانت به انسان را از اهانت به کعبه، نزد خداوند زشتتر میدانند و انسانها را دعوت به محبت ورزیدن به یکدیگر میکنند در حالیکه امروزه تحت نام آزادی و دموکراسی، به غیرت و شرف انسانها توهین میشود؛ ولی میدانیم.

1- انسان در اسلام کریم است و عزیز. 2- انسان خلیفه خدا در زمین ([23])، انسان حامل بار امانت الهی ([24])، انسان بهترین آفریده خدایی که روح خدا در او دمیده شده، انسان شایسته سجود فرشتگان ([25])، انسان برگزیده خدا ([26])، انسان آزاده و مختار و در عین حال مسؤول و مکلف ([27])، و بلاخره انسان موجودی است به عظمت همه عالم ([28]) و به فرمایش امام خمیند(ره) "همه انبیاء برای ساختن بشر آمده اند و می خواهند که تمام افراد بشر در صلح و صفا و برادری زندگی کنند" ([29]).

علما و نخبگان عالم آیا وقت آن نرسیده است که حول محوری حقیقی یعنی قدس شریف یکدیگر را دریا بیم و وحدت پیدا کنیم، بیاخیزیم و طرحی نو در اندازیم؟ چراکه وضعیت کنونی، تمدنی نیست که بشر آرزوی آن را دارد بلکه بشر امروز به شدت نیازمند رفاه و آسایشی عادلانه است. نیازمند دنیایی است که در آن نترسد و از گرسنگی و بی عدالتی و جنگ، رنج نبرد. اما بشر، آن روزی به این آرزوی دیرین که هدف خداوند است، خواهد رسید که اولاً نخبگان جوامع به تکلیف اساسی یعنی رعایت حقوق مردم مظلوم جهان، آماده گردند و باور کنند که این مهم، حاصل نمآید مگر با ایفاگری عالمانه علما و نخبگان جوامع و همگرایی آنها و پافشاری بر روشنگری و ایستادگی. به این ترتیب باور کنیم که هم اکنون صرف بحثهای نظری، درمان درد نیست و این اجلاسها اتلاف عمر است اگر نتیجه عملی نداشته باشد و از همین روست که وظیفه رهبران دینی و نخبگان و عقلای جامعه انسانی، سنگینتر میگردد. این افراد بلحاظ وضعیت خاص برخوردار از توانایی علمی، تحلیل شرایط، روابط اجتماعی، با یادآوری و توجه به مسایل اساسی و پافشاری بر تحقق آنها برای بیداری وجدان های خفته می توانند به نقش و مسؤولت خود در زمینه ایجاد مطالبات صلح عادلانه در مردم، توانا سازی توده ها برای تصمیم سازی و مشارکت سیاسی آگاهانه عمل نموده و مدیریت علمی معنوی جامعه جهانی را به عهده گیرند. ارائه طرحها و الگوهای مناسب و گنجاندن آنها در دستور کار دولتها و جامعه بین المللی، افزودن اهرمهای فشار بر سلطه جهانی، تمرکز و توجه ویژه به مسأله "صلح عادلانه" از اولین مسؤولیتهای نخبگان جهان برای هموار کردن مسیرهای جدید به روی نهادهای منطقیهای و جهانی است. نخبگان به دو طریق مقابله با مستکبران و نیز با شیوه های برگرفته از فطرت انسانی و با باز شناسی انسان به خویش، اعم از کرامتها و آسیبها، همواره در طول تاریخ، نهادینه وجود انسان را مخاطب ساخته و در ایجاد و تحکیم مفاهیم ارزشی موفق بوده اند، هم

اکنون نیز علمای جوامع اسلامی با شناخت کرامت و مسؤولیت خویش، خود را به دنیا مشغول نکرده و خود را کم و بارزش ندانسته و عزت خویش به ثمنی بخص به سلطه‌گران نمفروشند([30]) و همواره در روشنگری این حقیقتانند که صلح، به معنای سکوت و تسلیم در برابر قدرتها نیست بلکه هدیه و توصیه‌های الهی است که به پیامبران و به علما و نخبگان جوامع، برای برقراری آن داده شده است.

سخن پایانی و راهکار:

حکایت مستندی است از یکی از علمای اسلام و چراغ راهمان و بیان واقعیتی تلخ و گزنده:

يقول الشيخ محمد متولى الشعراوىW: لمّا كنتُ فى سان فرانسيسكو سألتنى أحدُ المستشرقين:

هل كلُّ ما فى قرآنكم صحيحٌ؟ شيخ محمد متولى الشعراوى W می‌گوید: وقتی در سان فرانسيسكو بودم، یکی از شرق‌شناسان گفت: آیا هر آنچه در قرآنتان هست، صحیح است؟

فأجبتُ: بالتأكيد نعم. گفتم: حتماً بله.

فسألتنى: لماذا إذاً جعل للكافرين عليكم سبيلاً؟! رغم وجود آيةٍ فى القرآن تنفى إمكانية حدوث ذلك. P ولأن يَجْعَلُ لِكُلِّ فِرْقٍ عِلْمٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا<sup>0</sup>([31]) گفت: چرا کافران بر شما مسلط هستند؟ علی‌رغم گفتار خداوند که فرموده "و خداوند هرگز برای کافران راهی به (زیان) مؤمنان قرار نداده است".

فأجبتُهُ: لأننا مسلمون ولَسْنَا مُؤْمِنِينَ!!! گفتم: چون ما مسلمان هستیم نه مؤمن!

فتَسأل متعجباً: فما الفرقُ بين المؤمنین و المسلمین؟ با تعجب گفت: فرق مؤمن و مسلمان چیست؟

قلتُ: المسلمون اليوم يؤدون جميعَ شعائر الإسلام من صلاةٍ و زكاةٍ و حجٍّ و صوم رمضان... إلخ من العبادات، ولكنهم فى شقاءٍ تامٍ!!! -شقاء علمى و اقتصادى و اجتماعى و عسكرى... إلخ. گفتم: امروزه مسلمانان تمامی عبادات و شعایر اسلامی از قبیل نماز و زکات و حج و روزه[ای رمضان را بجا می‌آورند ... اما در ناکامی و عقب ماندگی تام هستند! عقب ماندگی علمى و اقتصادى و اجتماعى و نظامى و ...

قال: فلماذا هذا الشقاء؟ گفت: چرا چنین عقب مانده هستند؟

فالقرآن الكريم أوضح أن تلك الفئة - ومن شابههم - كانوا فقط مسلمين و لم يرتقوا إلى مرحلة المؤمنين. كما قال ﷻ تعالى في القرآن الكريم Pقَالَاتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَسْمُؤْمِنُونَ وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ...0 ([32]). گفتیم: قرآن خوب توضیح داده است. چون مسلمانان به مقام مؤمنان نرسیده اند که خداوند میفرماید "اعراب گفتند ما ایمان آورده ایم. بگو ای پیامبر تا وقتی که ایمان در قلوبتان وارد نشده است شما فقط تسلیم شده اید و ایمان نیاورده اید.

فلننتدبّر ما يلي:

لو كانوا مؤمنين حقاً لندمّرههم الله؛ بدليل قوله تعالى: Pوَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَذْرُ الْمُؤْمِنِينَ0 ([33]).

و اگر مؤمن حقیقی باشند، قطعاً پروردگار یاریشان خواهد داد که خداوند فرموده "و یاری دادن مؤمنان بر (عهده ی) ما باشد".

لو كانوا مؤمنين لاصبحوا أكثرَ شأنًا بين الأمم والشعوب؛ بدليل قوله تعالى: Pوَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ0 ([34]).

و اگر مؤمن شوند، بالاتر از تمام ملت ها و امت ها خواهند ایستاد که خداوند فرموده "وسست نشوید و اندوهگین نگردید، و شما برتر هستید؛ اگر مؤمن باشید".

لو كانوا مؤمنين، لما جعل ﷻ عليهم أيّ سيطرةٍ من الآخريين؛ بدليل قوله تعالى: Pوَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً0 ([35]).

و اگر مؤمن شوند، خداوند هیچ سیطره‌ای از دیگران برایشان قرار نمیدهد که خداوند فرموده "و خداوند هرگز برای کافران راهی به (زیان) مؤمنان قرار نداده است".

لو كانوا مؤمنين لما تتركهم ﷻ على هذه الحالة المزرية؛ بدليل قوله تعالى: Pما كان

اللَّهِ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ مُّؤْمِنِينَ... (36)).

و اگر مؤمن شوند، خداوند آنها را در حالت پریشانی ترکشان نمیکند.

که خداوند فرموده "و خداوند باز نمیگذارد بر مؤمنان که شما بر آنچه که میخواهید، انجام دهید".

لو كانوا مؤمنين لكانَ اِٰقُ مَعَهُمْ فِي كُلِّ الْمَوَاقِفِ؛ بدليل قوله تعالى: P وَأَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ (37)).

و اگر مؤمن شوند، خداوند در تمام موقعیتها با آنها خواهد بود که خداوند فرموده "که قطعاً خداوند با مؤمنان است".

ولكنهم بَقَوَا فِي مَرَحَلَةِ الْمُسْلِمِينَ وَلَمْ يَرْتَقُوا إِلَى مَرَحَلَةِ الْمُؤْمِنِينَ كَمَا قَالَ اِٰقُ تَعَالَى P وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مَّؤْمِنِينَ (38)). اما در مرحله ای مسلمانان ماندند و به مقام مومنی ارتقا نیافتند "و بیشتر آنها مؤمن نیستند".

سَأَلَنِي: مَنْ هُوَ الْمُؤْمِنُ؟ كَيْفَ كَيْسَتْ؟

الجواب من القرآن الكريم بانهم: P التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْأَمْرُونَ بِالْأَمْرِ وَالنَّهْيِ وَالْمُؤْتَقِرُونَ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ (39)).

گفتم: پاسخ در قرآن است: آنها توبه کنندگان، عابدان، سپاسگزاران، روزه داران، رکوعکنندگان، سجده کنندگان، فرمان دهندگان به معروف و بازدارندگان از منکر، و حافظان (و نگه دارندگان) حدود (و احکام) الهی هستند، و مؤمنان را بشارت ده *نُلاحظُ أن* اِٰقُ تعالی ربط موضوع *الذَّكْرِ وَالغَلْبَةِ وَالسَّيْطَرَةِ وَرَفِيَّ الْحَالِ* بالمؤمنين وليس بالمسلمين! وقتی دقت کنیم، پروردگار متعال موضوع نصرت و پیروزی و کامیابی و ترقی را به مؤمنان ربط داده، نه مسلمانان!

از این رو، شایسته است درودی صمیمانه، تقدیم کنیم به علما و نخبگانیکه در عرصه تحقق جامعه انسانی، مسؤلانه، همدل، همفکر، هم قدم و هم سخن، پیشنهادهای علمی و عملی خود را ارائه و با تلاش

شایسته انسانی خود، و حتی با نثار جان‌شان، چراغ راه بودند و سر تعظیم فرود آوریم در برابر امام خمینی ۷ و فرزند خلفشان که به هر زحمت و قیمتی، این محوریت وحدت - قدس شریف - را بنام قلب امت اسلام - پاس داشته و میدارند و ساختارهای مدنی عادلانه و صالحانه را در دستور کار جامعه بین‌المللی گنجانند. گزیری نیست که باید نهادها و مناسبات جهانی، دگرباره بگونه‌ای مناسب، سازماندهی شوند تا به این وسیله بتوان همه چیز را در ترازوی «هنجار عدالت»، بازسازی کرد ([40]): چراکه عدالت اگرچه، یک امر خدایی است؛ اما ایجاد و اجرای آن، یک تکلیف انسانی است ([41]).

در این نشست، عهدی عمیق تازه کنیم و بیعتی بزرگ داشته باشیم تا ظلمی بر زمین و صلحی نا عادلانه، بر جبین تاریخ نماند که وعده الهی تخلّف ناپذیر است " لاینال عهدی الظالمین" ([42]).

والسلام علیکم ورحمه اللّٰه و برکاته

([1]) حمید عنایت، بنیاد فلسفه سیاسی در غرب، صص 35 - 34.

([2]) همان، صص 112 - 111.

([3]) صادق حقیقت، اصول عدالت سیاسی، ص 372.

([4]) جلیلی، محمد، نشست تخصصی «برهان» با عنوان «عدالت در غرب».

([5]) نهج البلاغه، حکمت 437.

([6]) الحدود في الكلام، نیشابوری مقری.

([7]) خامنه‌ای، سید محمد، ریشه‌ها و مفهوم عدالت در فقه و حقوق اسلام، ارائه در شده اجلاس «عدالت در روابط بین‌الملل و بین ادیان از دیدگاه اندیشمندان مسلمان و مسیحی»، اسفند ماه.

([8]) همان.

[9] ( [9] ) حدید / 25 .

[10] ( [10] ) محقق داماد، سید مصطفی، حقوق بشر جهان را به صلح و معنویت فرا می‌خواند، روزنامه ایران 10 تیرماه 1380 .

[11] ( [11] ) اگوستین. مقاله مسیحی (م 429-354) از آثار مهم وی «شهر خدا» .

[12] ( [12] ) مائده/8 .

[13] ( [13] ) آل نجف، عبدالکریم، العدل فی القرآن الکریم، مجله «التوحید»، ص 120، 2003م .

[14] ( [14] ) یعقوب/3، 18 .

[15] ( [15] ) زبور/85، 11 .

[16] ( [16] ) اشنایدر، هاینریش، مشکلات شکل‌گیری عدالت در صحنه برخورد نیروهای سیاست‌جها نی،  
ارائه شده در اجلاس «عدالت در روابط بین‌الملل و بین ادیان از دیدگاه اندیشمندان مسلمان و  
مسیحی»، اسفند ماه .

[17] ( [17] ) یس: 58 .

[18] ( [18] ) انبیاء: 107 .

[19] ( [19] ) پیام رهبر معظم انقلاب اسلامی ایران به اجلاس هزاره رهبران مذهبی و روحانی برای صلح در  
سازمان ملل 8/6/79 .

[20] ( [20] ) ناپلئون، به نقل از دو ماهنامه حدیث زندگی، گفته‌ها و نوشته‌ها شماره 81 .

[21] ( [21] ) انجیل لوقا / 12، 51، در انجیل متی، فصل، بند 34 نیز سخنی بدین مضمون آمده  
است: "گمان نبرید که من آمده‌ام صلح و آرامش را برقرار سازم، نه، من آمده‌ام تا شمشیر

را برقرار کنیم."

32/ مائده 0...الأرض في فساد وَا نَفْسٍ بَغِيرٍ فَمَا نَزَلَتْ قَنَامَ ([22])

165 آیه ، انعام سورة ، 10الأرض خلائف مٌعلَكَ ذِي وَهُوَ ([23])

([24]) انَّا عرضنا الامانة... و حملها الانسان، سورة احزاب، آیه 72.

([25]) فاذا سوَّيته و نفختُ فيدمن روحي فقعوا لَهُ ساجدين. سورة ص، آیه 72.

([26]) ثمَّ اجتبِه رِبِّهُ ، سورة طه، آیه 121.

([27]) قُلِ الْحَقُّ مِن رَّبِّكُمْ فَمَن شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَ مَن شَاءَ فَلْيُكْفُرْ، سورة كهف، آیه 29.

([28]) لا تزعم انك جرم صغير و فيك انطوي عالمٌ الاكبرُ حضرت علي A .

([29]) سخنرانی امام خمینی در جمع کشیش های مسیحی، 7/10/1358.

([30]) مَن كَرُمَتٌ عَلَيْهِ نَفْسُهُ ، هَا نَتَّ عَلَيْهِ شَهَوَاتُهُ ، هر کس نفسش نزد خودش بزرگوار باشد، شهوات

و خواهش هایش خوار و ذلیل میگردند. امام علي A نهج البلاغه، قصار الحكم 449.

([31]) النساء: 141.

([32]) الحجرات: 14.

([33]) الروم: 47.

([34]) آل عمران: ۱۳۹.

([35]) النساء: 141.

[36] آل عمران: 179.

[37] الأنفال: 19.

[38] الشعراء: 158.

[39] التوبة: ۱۱۲.

[40] همان، اثر، بند 36.

[41] اشنايدر، هاينريش، مشكلات شكل‌گيري عدالت در صحنه برخورد نيروهاي سياست‌جها ني.

[42] بقره/124